



دور جدید گفتگوهای جمهوری اسلامی و دولت آمریکا

درحالی‌که هنوز آثار خون‌های ریخته شده مردم ایران بر سنگفرش خیابان‌ها پاک نشده، رئیس‌جمهوری نئوفاشیست آمریکا فرصت را غنیمت شمرده تا باب مذاکره و بده و بستان سیاسی را با رژیم آدمکش و رسوای جمهوری اسلامی بگشاید و اهداف خود را عملی کند. روز جمعه ۱۷ بهمن دور جدید گفتگوهای دولت آمریکا با رژیم جمهوری اسلامی در مسقط از سر گرفته شد. در پایان مذاکرات هشت‌ساعته، دو طرف رضایت خود را از پیشرفت گفتگوها ابراز داشتند.

ترامپ، در گفت‌وگو با خبرنگاران اعلام کرد که از نتیجه مذاکرات آغازین با ایران راضی است. گفت‌وگوهای بسیار خوبی داشتیم و به نظر می‌رسد که ایران می‌خواهد به توافق برسد. اوایل هفته آینده دوباره دیدار خواهیم داشت و آن‌ها می‌خواهند به توافق برسند. رئیس‌جمهور آمریکا همچنین در مورد شرایط توافق گفت: در وهله نخست، هیچ سلاح هسته‌ای نباید وجود داشته باشد. منظور وی البته این بود که هیچ‌گونه غنی‌سازی اورانیوم نباید در ایران صورت گیرد.

وزیر خارجه جمهوری اسلامی نیز با تأکید بر اینکه می‌توانم بگویم شروع خوبی بود، افزود: در مورد نفیس ادامه‌ی گفت‌وگوها تقریباً توافق نظر وجود داشت و قرار شد این روند ادامه پیدا کند. به نظر من فضای خوبی حاکم بود و در یک جمله می‌توانم بگویم که شروع خوبی بود.

وی همچنین گفت: موضوع گفت‌وگوهای ما صرفاً هسته‌ای است و ما در خصوص هیچ موضوع دیگری با آمریکایی‌ها گفت‌وگو نمی‌کنیم. غنی‌سازی صفر درصد نیز از محدوده مذاکرات خارج است. میزان غنی‌سازی به نیاز ما بستگی دارد و اورانیوم غنی‌شده از ایران خارج نمی‌شود. ادعای عراقچی در مورد غنی‌سازی البته یائوسرانی محض است. اگر چنین بود اصلاً گفت‌گویی انجام نمی‌گرفت. این گفتگوها در شرایطی آغاز شده است که

در صفحه ۲

اطلاعیه فعالین سازمان فدائیان (اقلیت) در هلند

در صفحه ۹

از سوگ اجتماعی تا افق انقلاب

سرکوب خونین خیزش ۷ دی ۱۴۰۴ جامعه ایران را وارد مرحله‌ای تازه و سنگین از تجربه تاریخی خود کرده است؛ مرحله‌ای که نه صرفاً با سکوت و رکود، بلکه با سوگ، اندوه، خشم فروخورده و نوعی بلاتکلیفی جمعی تعریف می‌شود. خیابان‌ها آرام‌تر شده‌اند، اما این آرامش نه از رضایت، بلکه از زخم است. جامعه زخمی است؛ زخمی از کشتار، بازداشت، سرکوب عریان و تحقیر سیستماتیک. هزاران خانواده داغدار، صدها شهر در بهت و میلیون‌ها انسان درگیر تروما و فرسودگی‌اند. ما با یک سوگ

در صفحه ۳

جنبش دانشجویی علیه نظم پسا سرکوب

جمهوری اسلامی به میان کشیدند. دانشجویان تقریباً همزمان با ظرف چند روز پس از آغاز اعتراضات سراسری به این موج پیوستند. در ۹ دی ۱۴۰۴، گزارش‌های متعددی از تجمع و حضور پررنگ دانشجویان در محوطه‌های دانشگاهی منتشر شد؛ از دانشگاه تهران و صنعتی امیرکبیر گرفته تا بهشتی، خواجه‌نصیرالدین طوسی، دانشگاه اصفهان و دانشگاه یزد. این حضور سریع نشان می‌داد که

در صفحه ۶

در دی‌ماه ۱۴۰۴، ایران وارد یکی از پرتلاطم‌ترین دوره‌های اعتراض اجتماعی در دهه‌های اخیر شد. اعتراض‌ها که در واکنش به بحران‌های عمیق اقتصادی آغاز شدند، به سرعت گسترش یافتند و توده‌های وسیعی از جامعه، از جمله دانشجویان، را درگیر کردند. اعتراضات دانشجویی در این مقطع با آن که در واکنش به وخامت معیشتی آغاز شدند، اما به تدریج به حامل مطالباتی سیاسی، ساختاری و فراگیرتر تحول یافتند و پرسش‌های بنیادینی را درباره‌ی کلیت نظام

«دویست نیمکت خالی و هزاران چشم گریان»

انتشار ۲۰۰ نام نیست. بلکه فریاد بلند یک درد مشترک است. بیان وقوع یک جنایت هولناک است. ستاندن جان ۲۰۰ تن از کودکان ایران است. خالی شدن ۲۰۰ نیمکت از دانش‌آموزانی است که تنها طی سه روز توسط مزدوران جمهوری اسلامی کشتار شدند. درج این خبر، روایت کشتار ۲۰۰ جانی پرپر شده و هزاران چشم گریان است. صحبت از قتل عام صدها دانش‌آموز طی چند روز است. دانش‌آموزانی که در همین نظام نکبت اسلامی تربیت شده‌اند، در کلاس‌های درس همین نظام ولایی بزرگ شده‌اند، پرورش یافته‌اند، آموزش دیده‌اند، اما درس زندگی، درس مقاومت و پایداری را نه در

در صفحه ۱۰

کشتاری که در دی‌ماه ۱۴۰۴ اتفاق افتاد، به لحاظ عمق فاجعه و گستردگی آن، در تاریخ صدمه‌ای ایران بی‌سابقه بوده است. جنایتی هولناک که بزرگی فاجعه‌اش تنها با تجاوز و کشتار و لشکرکشی‌های اسکندر مقدونی و چنگیزخان مغول قابل قیاس است. فاجعه‌ای دردناک که با گذشت هر روز ابعاد وسیع‌تری از زوایای پنهان آن در اینجا و آنجا بازتاب می‌یابد. درج اسامی ۲۰۰ دانش‌آموز جانب‌باخته دیماه امسال در کانال تلگرامی «شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران» تنها گوشه کوچکی از ابعاد جنایت اخیر جمهوری اسلامی را به نمایش گذاشته است. یادآوری این تعداد از دانش‌آموزان کشتار شده، صرفاً اعلام یک خبر نیست، تنها

دور جدید گفتگوهای جمهوری اسلامی و دولت آمریکا

رژیم ارتجاعی و آدمکش جمهوری اسلامی از یکسو با کشتار هزاران تن از مردم ایران در عمیق‌ترین بحران به سر می‌برد و رسواترین دولت سراسر جهان است. از سوی دیگر، با تهدیدات نظامی دولت آمریکا رویه‌روست که ناوهای جنگی خود را به همراه پیشرفته‌ترین سلاح‌ها در اطراف ایران مستقر کرده است و از همین رو نگران است که مورد حملات نظامی آمریکا و اسرائیل قرار گیرد. بنابراین برای نجات خود از مخمصه کنونی شدیداً به ازسرگیری مذاکرات و نوعی توافق با دولت آمریکا نیاز داشت. در طرف دیگر ماجرا، دولت آمریکا نیز با نوعی ابهام در کاربرد نیروی نظامی رو به روست. مطمئن نیست از طریق اقدام نظامی بتواند به اهداف سیاسی خود دست یابد و فزاینده‌تر این‌که نگران است خود را وارد یک درگیری نظامی کند که ابعاد آن روشن نیست و تمایلی به ورود در آن را ندارد. بنابراین نفعش عباتاً در این است که با جمهوری اسلامی ضعیف شده و رسوا، وارد گفتگو و معامله شود تا به اهداف خود دست یابد.

این اهداف کدام‌اند؟ اصلی‌ترین هدف دولت آمریکا به‌ویژه پس از تحولات دو سال گذشته در خاورمیانه این است که در ایران خواه بازور یا مذاکره، رژیمی حاکم گردد که از امپریالیسم آمریکا تبعیت کند تا بدین طریق، تمام منطقه خاورمیانه را یکپارچه در مقابل قدرت‌های امپریالیست رقیب، روسیه و چین، تحت سلطه اقتصادی و سیاسی خود درآورد. برای رسیدن به این هدف از مدت‌ها پیش سه خواست خود را که در واقع مفاد تسلیم‌نامه برای رژیم حاکم بر ایران محسوب می‌شوند، در برابر جمهوری اسلامی قرار داده است. ممنوعیت غنی‌سازی اورانیوم در ایران، کاهش برد سلاح‌های موشکی، پایان دادن به حمایت از نیابتی‌های خود در منطقه خاورمیانه. اما پوشیده نیست که این هدف فعلاً به‌سادگی قابل تحقق نیست. بنابراین اکنون سیاست گام‌به‌گام را برای تحقق هدف خود در دستور کار قرار داده است.

هفته گذشته، جی‌دی ونس معاون ترامپ اعلام کرد: دونالد ترامپ بارها تأکید کرده که ایران نباید به سلاح هسته‌ای دست یابد و این موضوع «خط قرمز» واشینگتن است. معنای مشخص این گفتار لااقل در لحظه کنونی این است که موارد دیگر اختلاف، خط قرمز آمریکا محسوب نمی‌شوند.

همچنین درحالی‌که ترامپ در جریان مبارزات دی‌ماه، از مردم ایران می‌خواست که مؤسسات دولتی را اشغال کنند و ادعا می‌کرد کمک در راه است که احتمالاً منظورش اقدام نظامی بود، ونس اما در همین گفتگو افزود: ایالات‌متحده ترجیح می‌دهد هرگونه تغییر در ایران از سوی مردم ایران رقم بخورد و دونالد ترامپ قصد ندارد تجربه‌ای مشابه جنگ عراق در قبال ایران تکرار شود و باوجود آن‌که «همه‌گزینه‌ها» در اختیار اوست، ابتدا تلاش می‌کند از مسیر مذاکره و راه‌های غیرنظامی پیش برود.

در بالا اشاره شد که ترامپ نیز در آخرین موضع‌گیری خود تنها بر این مسئله تأکید کرد که در وهله نخست جمهوری اسلامی نباید سلاح هسته‌ای داشته باشد.

بنابراین روشن است که مذاکرات اخیر نتیجه عقب‌نشینی هر دو طرف نزاع است. طرفین می‌کشند نخست بر سر اختلافات هسته‌ای به توافق برسند. اختلاف هسته‌ای البته می‌تواند با عقب‌نشینی جمهوری اسلامی حل گردد و ترامپ آن را یک پیروزی بزرگ برای خود اعلام کند. اما نزاع آمریکا و جمهوری اسلامی با توافق بر سر مسئله هسته‌ای پایان نخواهد یافت و مادام که جمهوری اسلامی موجودیت داشته باشد، به‌صورت یک نزاع لاینحل همچنان باقی خواهد ماند.

گزارش‌هایی که از نخستین اجلاس انتشاریافته حاکی است که نماینده جمهوری اسلامی ظاهراً خواست آمریکا را برای توقف غنی‌سازی رد کرده اما آمادگی خود را برای گفتگو درباره سطح غنی‌سازی اعلام کرده است. بدیهی است که هریک از طرفین نزاع در نخستین دور گفتگو، خواست حداکثری خود را اعلام کنند. در جلسات بعدی است که اصل گفتگو و توافقات انجام می‌گیرد. جمهوری اسلامی آماده عقب‌نشینی است، اما می‌خواهد تا جای ممکن امتیازاتی بر سر لغو تحریم‌ها به دست آورد.

این مذاکرات با استقبال چین و روسیه از حامیان جمهوری اسلامی نیز رویه‌رو شده است که درگیری نظامی را به نفع خود و منافعیان در ایران و منطقه نمی‌بینند. سخنگوی دولت روسیه، جمعه ۱۷ بهمن گفت روسیه امیدوار است این مذاکرات به نتیجه برسد و به کاهش تنش‌ها در منطقه کمک کند.

سخنگوی وزارت امور خارجه چین نیز اعلام کرد: امیدوار است همه طرف‌ها از مسیر گفتگو، اختلافات را حل‌وفصل کرده و به‌طور

مشترک صلح و ثبات منطقه‌ای را حفظ کنند. همچنین اعلام کرد پکن با تهدید به استفاده از زور و اعمال تحریم‌ها مخالف است.

با تمام این اوصاف گرچه توافق جمهوری اسلامی و دولت آمریکا بر سر حل نزاع هسته‌ای بیش از هر زمان دیگر محتمل به نظر می‌رسد، اما این احتمال نیز وجود دارد که این دور از گفتگوها صرفاً اقدامی از سوی ترامپ برای توجیه افکار عمومی در آمریکا و دامی برای انجام اقدام نظامی در شرایطی باشد که جمهوری اسلامی از پذیرش خواست دولت آمریکا بر سر پرونده هسته‌ای سرباز زند. این‌که ابعاد یک چنین اقدام نظامی در چه محدوده‌ای خواهد بود، دقیقاً روشن نیست.

اما نتیجه این مذاکرات هرچه باشد، ربطی به منافع مردم ایران نخواهد داشت. دو دولت ارتجاعی از زاویه منافع خود وارد درگیری نظامی می‌شوند یا توافق و سازش می‌کنند. این واقعیت در جریان مبارزات دی‌ماه برای آن دسته از مردم ایران که به نجات‌بخشی از خارج امید بسته بودند یا حتی نجات خود را از شر جمهوری اسلامی در یک جنگ می‌بینند، باید روشن‌شده باشد. ترامپ که از مردم ایران می‌خواست به مؤسسات دولتی حمله کنند و پی‌درپی تکرار می‌کرد کمک در راه است، امروز با همان دشمن سرسخت و بیرحم مردم ایران که قاتل هزاران انسان است سر می‌ز مذاکره و بده و بستان نشسته است. جنگ هم که بشود فقط از زاویه منافع خودشان خواهد بود و فجایع و بدبختی‌های آن نصیب مردم ایران خواهد شد. مردم ایران باید از تجربیات فاجعه‌بار دی‌ماه بیاموزند که هیچ نجات‌بخشی از خارج وجود ندارد. باید به خودشان و مبارزانشان متکی باشند. دو دولت ارتجاعی به توافق برسند یا نرسند، جنگ بشود یا نشود، مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی همچنان ادامه خواهد یافت.

خوانندگان گرامی نشریه کار:

شماره بعدی نشریه کار (۱۱۵۸)

در تاریخ ۴ اسفند ۱۴۰۴

منتشر میشود.

از سوگ اجتماعی تا افق انقلاب

اجتماعی عمیق مواجهه‌ایم که اگر به‌درستی فهم و هدایت نشود، می‌تواند به فرسایش توان مقاومت و حتی تسلیم تدریجی بینجامد.

مسئله اصلی امروز این است: آیا این سوگ جمعی به انفعال و پراکندگی خواهد انجامید، یا به انرژی‌ای آگاهانه برای تدارک مبارزه‌ای عمیق‌تر و سازمان‌یافته‌تر در جهت انقلاب تبدیل خواهد شد؟ تاریخ مبارزات اجتماعی نشان داده است که سوگ، اگر با آگاهی و سازماندهی پیوند بخورد، می‌تواند به یکی از نیرومندترین سرچشمه‌های انرژی انقلابی بدل شود.

خیزش ۷ دی بر زمینه بحران ساختاری سرمایه‌داری و حکومت مذهبی در ایران شکل گرفت؛ بحرانی که از طریق فروپاشی بازتولید معیشت نیروی کار، کاهش مستمر ارزش واقعی دستمزدها، گسترش بیکاری و بی‌ثبات‌کاری، و تخریب نظام‌های حداقلی حمایت اجتماعی، به زندگی روزمره اکثریت طبقه کارگر و اقشار زحمتکش هجوم آورده است. سقوط ارزش پول ملی و جهش نرخ ارز، صرفاً نقش کاتالیزور را ایفا کردند؛ آنچه تعیین‌کننده بود، تبدیل بحران اقتصادی به بحران عمومی نظم سیاسی و ازهم‌گسیختگی سازوکارهای دولت در مهار نارضایتی اجتماعی بود. در چنین شرایطی، اعتراض ناگزیر از مرزهای مطالبات صنفی فراتر رفت و کل مناسبات قدرت را به پرسش کشید.

واکنش جمهوری اسلامی به این خیزش، اتکای بی‌واسطه به قهر عریان دولتی بود. کشتار گسترده، بازداشت‌های وسیع و حاکم‌سازی فضای نظامی-امنیتی، تلاشی برای بازگرداندن جامعه به وضعیت انفعال از طریق ارباب و تحمیل شوک جمعی بود. این سرکوب، اگرچه در کوتاه‌مدت توانست حضور خیابانی توده به‌جانب‌آمده را مهار کند، در غیاب مداخله آگاهانه و سازمان‌یافته نیروهای کمونیست، این وضعیت می‌تواند به پراکندگی، فرسودگی و از دست‌رفتن ابتکار عمل سیاسی توده‌ها بینجامد؛ درحالی‌که همان شرایط عینی بحران‌زا همچنان به بازتولید نارضایتی و امکان انفجارهای بعدی ادامه می‌دهد.

در چنین شرایطی، وظیفه نیروهای آگاه و انقلابی، به‌ویژه کمونیست‌ها، اهمیتی دوچندان می‌یابد. جامعه امروز در ترکیبی پیچیده از احساسات متناقض به‌سر می‌برد: خشم از این همه بی‌عدالتی و خونریزی، غم از دست دادن عزیزان و امید و سرسختی که می‌گوید این وضعیت نمی‌تواند پایدار بماند. این امید نه حاصل خوش‌خیالی، بلکه ریشه‌دار در واقعیت بحران ساختاری جامعه است؛ بحرانی که مستقل از جنگ یا ادامه وضع موجود، هر روز عمیق‌تر می‌شود و در چهارچوب نظم موجود هیچ راحلی ندارد.

بالین‌حال، خشم و فرسودگی اگر با آگاهی سیاسی همراه نشود، می‌تواند به دام‌های خطرناکی منجر شود. یکی از این دام‌ها، رضایت به سرنوشتی جمهوری اسلامی «به هر قیمتی» است. تجربه تاریخی نشان داده است که چنین رویکردی، راه

را برای نیروهایی باز می‌کند که می‌خواهند با حفظ نظم سرمایه‌داری و دستگاه دولتی، تنها چهره‌ای تازه به آن بدهند. سلطنت‌طلبان، رفراوندچپی‌ها و طرفداران مجلس مؤسسان، با وجود تفاوت‌های ظاهری، در یک نقطه مشترک‌اند: جلوگیری از دگرگونی انقلابی و حفظ بنیان‌های نظم موجود. افشای این گرایش‌ها و مرزبندی روشن با آن‌ها، بخشی جدایی‌ناپذیر از مبارزه امروز است.

درس مرکزی خیزش ۷ دی این است که شرکت توده‌ای بی‌شکل در مبارزه، هرچند گسترده و شجاعانه، برای پیروزی کافی نیست. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که حضور گسترده توده‌ها در انقلاب، اگر بدون سازمان‌یافتگی و آگاهی طبقاتی باشد، نهایتاً تضمین‌کننده خواست‌های آن‌ها نیست، بلکه می‌تواند به عاملی برای بازتولید سلطه ارتجاع بدل شود. توده بی‌شکل و بدون شعارهای ایجابی مشخص، هرچند نیروی مادی عظیمی را وارد صحنه می‌کند، اما به‌دلیل فقدان تشکل مستقل و ابزارهای جمعی تصمیم‌گیری، قادر به تعیین جهت سیاسی انقلاب نیست. در چنین وضعیتی، ابتکار عمل ناگزیر به دست نیروهایی می‌افتد که از پیش سازمان‌یافته‌ترند؛ نیروهایی که هدفشان نه دگرگونی ریشه‌ای مناسبات قدرت و مالکیت، بلکه مهار و انحراف خیزش توده‌ای است.

در مرحله تعیین تکلیف قدرت، این بی‌سازمانی به‌طور عینی توده‌ها را به سیاهی‌لشکر نیروهای ارتجاعی بدل می‌کند. توده‌ها نیروی خیابانی و هزینه سرکوب را تأمین می‌کنند، اما تصمیم‌گیری سیاسی و تصاحب قدرت در اختیار اقلیت‌های سازمان‌یافته‌ای قرار می‌گیرد که برنامه‌ای متفاوت از منافع طبقه کارگر و زحمتکش دارند. تنها سازمان‌یافتگی مستقل طبقاتی در قالب شوراها، تشکل‌های کارگری و رهبری انقلابی می‌تواند مانع از این وارونگی شود و تضمین کند که نیروی توده‌ای نه در خدمت جابجایی بالایی‌ها، بلکه در مسیر دگرگونی انقلابی نظم موجود به‌کار گرفته شود.

جمهوری اسلامی هیچ چشم‌انداز واقعی برای بقا ندارد و قطعاً سرنگون خواهد شد، اما دوام نسبی آن تا امروز، نتیجه بی‌سازمانی جنبش، نبود رهبری انقلابی و عدم ورود طبقه کارگر به مبارزه متشکل سیاسی بوده است. بدون سازماندهی، خیزش‌ها یا سرکوب می‌شوند یا به بیراهه می‌روند.

از این‌رو، مهمترین وظیفه امروز ما این است که نگذاریم اقشار مختلف مردم در مبارزات آینده به‌صورت توده‌ای پراکنده و بی‌شکل وارد میدان شوند. هدف باید شکل‌گیری نیرویی متشکل، آگاه و دارای خواست‌های اثباتی روشن باشد. این مسئله به‌ویژه در مورد بیکاران و کارگران بی‌ثبات‌کار اهمیت دارد؛ همان بخشی از جامعه که نقش برجسته‌ای در خیزش دی‌ماه داشت. این افراد در قالب کلاسیک «کارگر کارخانه» تعریف نمی‌شوند، اما نیرویی بالقوه و انفجاری در دل خود دارند. سرکوب آن‌ها را از بین نبرده؛ این آتش زیر خاکستر است. وظیفه ما،

سازماندهی کارگران بیکار و بی‌ثبات‌کاران و کانالیزه‌کردن این انرژی در مسیر مبارزه‌ای سازمان‌یافته و مثبت است.

هیچ راه میان‌بری برای انقلاب وجود ندارد و پیوند دانشگاه، خیابان و محیط‌های کار یک ضرورت حیاتی است. بدون این پیوند، هر بخش جداگانه آسیب‌پذیر خواهد بود. دانشجویان، دانش‌آموزان، کارگران، معلمان، بازنشستگان و ساکنان محلات زحمتکش، هرکدام وظیفه و میدان خاص خود را دارند. تجربه جنبش «زن، زندگی، آزادی» نشان داد که محدود ماندن مبارزه به یک عرصه، هزینه سرکوب را بالا می‌برد. دانشجویان مترقی باید بدانند که مبارزه اصلی‌شان فراتر از دانشگاه است و در عین حال، حفظ نیرو و تداوم مبارزه اهمیت حیاتی دارد. کارگران باید در محیط‌های کار خود سازماندهی را پیش ببرند و محلات می‌توانند به کانون‌های همبستگی و مقاومت بدل شوند.

در شرایطی که جامعه عملاً در وضعیت جنگی قرار دارد و اقتصاد، آموزش و خدمات اجتماعی فروپاشیده‌اند، وظیفه یک نیروی آگاه چیست؟ تبلیغ، ترویج و سازماندهی همچنان پایه‌ای‌اند، اما شکل مشخص آن‌ها اهمیت دارد. دادخواهی، کمک به مجروحان، همیاری با خانواده‌های کشته‌شدگان و زندانیان، و ایجاد کمیته‌های همیاری محلی، نهایتاً وظیفه‌ای انسانی، بلکه بخشی از بازسازی اعتماد و توان جمعی برای مبارزه است. نباید اجازه داد خانواده و افراد آسیب‌دیده با رنج و سوگ خود تنها بمانند. باید این درک را گسترش داد که ستم واردشده به یک خانواده، ستمی است که به کل جامعه تحمیل شده است.

فارغ از جنگ یا صلح، جامعه ایران در بحرانی ساختاری و فزاینده قرار دارد که با هر رویداد، چه سرکوب و چه پیشروی، بازتولید می‌شود و در چهارچوب موجود قابل حل نیست. در چنین شرایطی، وظیفه نیروهای تحت ستم، ایجاد اشکال پایدار همبستگی و سازمان‌یافتگی است: کمیته‌های همیاری در محلات و محیط‌های کار، حمایت از آسیب‌دیدگان و خانواده‌های داغدار، و سازمان‌یابی دانشجویان و گروه‌های مترقی به‌عنوان بخشی از مبارزه وسیع‌تر. تنها از طریق چنین تشکل‌های مستقل و متحد، امکان هدایت مبارزه توده‌ای به سمت انقلاب واقعی فراهم می‌شود و نیروهای ارتجاعی، چه سلطنت‌طلب، طرفدار رفراوند یا مجلس مؤسسان، که در پی مهار و منحرف کردن جنبش‌اند، می‌توانند افشا و منزوی شوند.

در عین حال، جمع‌بندی از تجربه‌ها حیاتی است: در جنبش ۷ دی چه اشتباهات سیاسی رخ داد و چه کمبودهای تدارکاتی وجود داشت؟ چگونه می‌توان برای مراحل مختلف قیام، تشکل‌های متناسب ایجاد کرد؟ قیام یک لحظه نیست؛ فرایندی است با مراحل و لایه‌های متفاوت. برای هر مرحله، سازماندهی خاص خود لازم است. تلفیق هوشمندانه کار علنی و مخفی، ایجاد هسته‌های کوچک کمونیستی و مطمئن، و حفظ آن‌ها برای لحظات تعیین‌کننده، از الزامات دوره کنونی است.

تشکیل هسته‌های مخفی کمونیستی، به‌ویژه در شرایط بحرانی کنونی، وظیفه‌ای فوری است. این

با تمام توان باید برای آزادی زندانیان سیاسی مبارزه کرد

اعدام روبرو هستند منتشر گردیده است. یکی از آن‌ها جاوید خالص سرباز جوانی‌ست که از شلیک به معترضان خوداری کرد و هم اکنون در زندان مرکزی اصفهان زندانی است.

اعدام‌های مخفیانه یکی دیگر از خطرانی‌ست که زندانیان سیاسی را تهدید می‌کند. اخبار متعددی از خانواده‌هایی منتشر شده که روزها بدنبال فرزندان خود در سردخانه‌ها، بیمارستان‌ها و بازداشتگاه‌ها می‌گشتند، اما پس از چند روز به یکباره جسد عزیزشان را در سردخانه یافتند. یک نمونه زنده یاد علی رهبر ۳۳ ساله مربی بدنسازی است که در زندان وکیل‌آباد مشهد مخفیانه اعدام شد. وقتی اخباری از سوی خانواده مبنی بر صدور حکم اعدام او منتشر گردید، دستگاه "قضایی" جمهوری اسلامی اعلام کرد که چنین کسی در لیست بازداشتی‌ها وجود ندارد. اما وقتی که دفتر "ریاست‌جمهوری" اسامی کشته‌شدگان را اعلام نمود، نام علی رهبر در این فهرست رسمی قرار داشت. این در حالی‌ست که علی رهبر روز ۱۸ دی‌ماه در مشهد زنده دستگیر شده بود.

میلاد اطمانی یک نمونه دیگر است که در منطقه پونک تهران مورد اصابت گلوله قرار گرفت و دستگیر شد. اما ۱۲ روز پس از دستگیری، جسد وی به خانواده داده شد. اسامی متعدد دیگری در فضای مجازی منتشر شده است که ابتدا دستگیر و سپس توسط مزدوران رژیم به قتل رسیده‌اند. همچنین به تعدادی از خانواده‌ها به صورت شفاهی درباره صدور حکم اعدام عزیزان‌شان خبر داده‌اند، بدون این‌که حتی یک دادگاه نمایشی برگزار شده باشد.

مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی از همین امروز

جمهوری اسلامی، از زندان و شکنجه و اعدام، به‌عنوان بخشی از ماشین سرکوب برای ارباب توده‌ها بهره می‌گیرد. هم‌اکنون ده‌ها هزار زندانی سیاسی در ایران تحت شکنجه و در شرایطی

در صفحه ۵

۱۸ تا ۲۵ دی‌ماه در کرمان بازداشت شدند، در برابر دوربین "صداسیما" مجبور به بیان سناریوی بازجویان و شکنجه‌گران گردیدند. براساس سناریوی شکنجه‌گران که شایان به دلیل عدم تاب‌آوری در برابر شکنجه، مجبور به تن دادن شده بود، آن‌ها با راه‌اندازی شبکه‌ی آنلاین "ما" به‌عنوان شبکه‌ای تحت نفوذ اسرائیل، ۵۰ تیم ۱۰ نفره را به منظور شرکت در اعتراضات با سلاح و تخریب اموال عمومی سازماندهی کرده بودند. سناریویی که می‌تواند حکم اعدام را برای آن‌ها به دنبال داشته باشد.

دادگاه نمایشی محمد عباسی و دخترش به تاریخ ۷ بهمن‌ماه یک نمونه دیگر است. محمد عباسی در دادگاه نمایشی که برای او و دخترش ترتیب داده شده بود، در برابر دوربین "صداسیما" قتل سرهنگ شاهین دهقانی را با سلاح سرد در ملارد پذیرفت. تنها مدرک دادگاه نیز تصاویری از یک دوربین مداربسته بود، اما در این تصاویر هویت فردی که در دوربین دیده می‌شود، به‌هیچ‌وجه قابل شناسایی نیست. او تحت شکنجه و تهدیدات دیگر مجبور به پذیرش قتل شده است. دیگر نکته مهم این دادگاه نمایشی محرومیت وی از حق داشتن وکیل بود. پذیرش قتل شاهین دهقانی سرهنگ نیروی انتظامی می‌تواند حکم اعدام را برای او به دنبال داشته باشد.

شورین باقریان نوجوان ۱۷ ساله اصفهانی یک نمونه دیگر است که پس از بازداشت و تحت شکنجه مجبور به شرکت در برنامه "شوگ" شبکه ۳ "صداسیما" به اتهام مشارکت در کشتن ۴ نفر از نیروهای امنیتی گردید. هدف از پخش این نمایش‌های مبتذل و کثیف تلویزیونی توسط "صداسیما"، چیزی جز درهم‌شکستن روحیه سایر زندانیان و بهره‌گیری از آن برای ایجاد رعب و وحشت در جامعه نیست.

تاکنون اسامی ده‌ها زندانی سیاسی که با خطر

خبرگزاری هرانا که مجموعه‌ای از فعالان حقوق بشر را دربرمی‌گیرد، تا روز شنبه تعداد دستگیرشدگان را ۵۱۴۶۵ نفر اعلام کرد. "هرانا" همچنین از احضار ۱۱۰۴۸ نفر توسط دستگاه "قضایی" جمهوری اسلامی خبر داد. سازمان حقوق بشر مستقر در نروژ نیز تعداد دستگیرشدگان را بیش از ۴۰ هزار نفر برآورد کرده است.

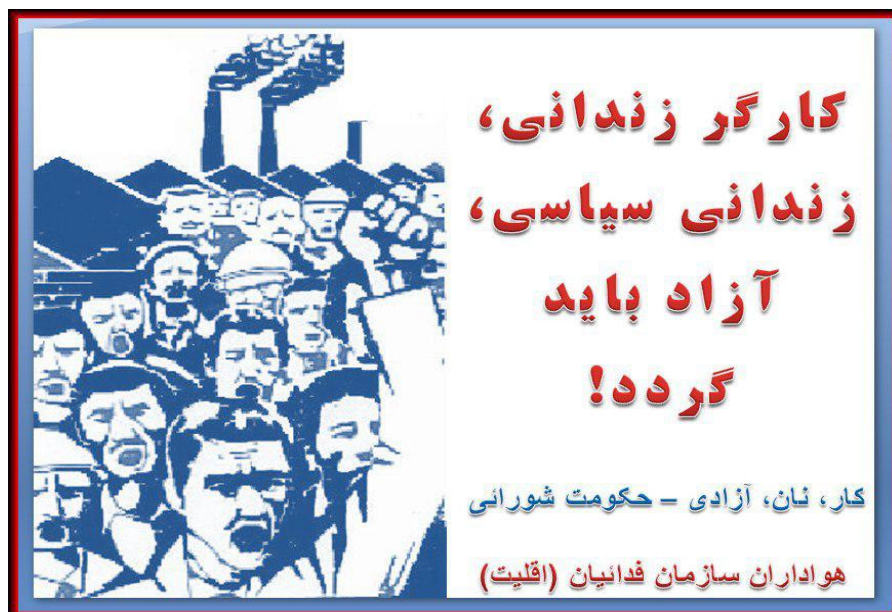
در آذربایجان غربی برای بیش از ۴۰ عضو کانون وکلا پرونده تشکیل شده و به حفاظت اطلاعات دادگستری استان احضار شده‌اند. همچنین گزارشی از بازداشت ۲۶۵ نفر در بندرانزلی و لنگرود در قالب یک پرونده دسته جمعی منتشر شده است. روزانه اخباری از بازداشت‌های جدید در شهرهای مختلف منتشر می‌گردد. این دستگیری‌ها اغلب براساس اطلاعاتی‌ست که دستگاه سرکوب رژیم با توسل به شکنجه از دستگیرشدگان بدست می‌آورد و با بررسی دوربین‌های خیابانی. دیگر نکته بسیار مهم این است که بسیاری از خانواده‌ها همچنان از عزیزان خود بی‌خبر هستند و حتی نام بسیاری از دستگیرشدگان در هیچ بازداشتگاه رسمی ثبت نشده است.

به دلیل تعداد زیاد دستگیرشدگان، جمهوری اسلامی بسیاری را در مکان‌هایی به‌غیر از بازداشتگاه‌های رسمی به بند کشیده است. اردوگاه دانش‌آموزی کمالوند در کیلومتر ۵ جاده خرم‌آباد به بروجرد یکی از این مکان‌هاست که به محل نگهداری بازداشت‌شدگان تبدیل شده و اطلاعات سپاه استان آن را اداره می‌کند. اسامی بسیاری از کسانی که در این اردوگاه به بند کشیده شده‌اند، تاکنون در سامانه‌های رسمی دادگستری استان به ثبت نرسیده است.

حشمت‌الله طبرزدی زندانی سیاسی در پیامی از داخل زندان مرکزی اصفهان، می‌گوید: "در اینجا، بازداشتی‌های اخیر که هنوز زخمی تیر جنگی و ترکش هستند، در سوله‌ها نگهداری می‌شوند. هیچ درمانی برای زخم‌هایشان انجام نمی‌شود. عده زیادی نیز به اتهام محاربه از بقیه جدا شده‌اند. جمهوری اسلامی با نگهداشتن زخمی‌ها بدون درمان، عملاً سیاست مرگ تدریجی را اجرا می‌کند".

یکی از مواردی که این روزها شاهد آن هستیم، نمایش‌های تلویزیونی صداسیما و دستگاه "قضایی" رژیم است که دستگیرشدگان را مجبور می‌کنند تا مسئولیت قتل کسانی را در برابر دوربین‌های صداسیما بپذیرند. تاکنون ۳۰۷ مورد از این به اصطلاح "اعترافات" پخش شده است. پذیرش سناریوی بازجویان توسط زندانیان خطر اعدام آن‌ها را افزایش داده است، مقامات جمهوری اسلامی نیز بارها تهدید کرده‌اند کسانی که از نظر آن‌ها "در خرابکاری نقش داشته و دست‌شان به خون آغشته هست" محارب بوده و مجازات‌شان اعدام است.

در یکی از این نمایش‌های تلویزیونی ۳ زندانی سیاسی بهایی با نام‌های شایان شکیبایی، پیوند نعیمی و ونوس حسینی‌نژاد که در بازه زمانی



با تمام توان باید برای آزادی زندانیان سیاسی مبارزه کرد

از سوگ اجتماعی تا افق انقلاب

هسته‌ها باید کوچک، منضبط و ریشه‌دار در محیط کار و زندگی باشند؛ در تماس با توده‌ها، اما هوشیار در برابر خطرات امنیتی. فلسفه وجودی آن‌ها، پیوند نظریه و عمل و آماده‌سازی برای موج‌های بعدی مبارزه است.

نیروهای چپ و کمونیست امروز در یکی از دشوارترین مقاطع خود قرار دارند: نیرویی اجتماعی اما پراکنده، زیر فشار هم‌زمان جمهوری اسلامی، بورژوازی اپوزیسیون و فضای رسانه‌ای راست‌گرا. با این حال، چشم‌انداز را فقط کمونیست‌ها می‌توانند بکشایند. کمونیست‌ها با برنامه‌ای روشن برای آزادی، برابری، حکومت شورایی و انتقال قدرت به توده‌های کارگر و زحمتکش. اما این نقش فقط زمانی ممکن است که کمونیست‌ها خود به‌عنوان نیرویی متشکل و سازمان‌یافته عمل کنند.

واقعیت عینی جامعه نشان می‌دهد که سرکوب خونین ۷ دی نتوانسته چرخه مبارزه را متوقف کند. در همین دوره کوتاه پس از سرکوب، نشانه‌های روشنی از تداوم و بازتولید مقاومت اجتماعی دیده می‌شود. تشدید مبارزات دانشجویان در دانشگاه‌ها، با وجود فضای امنیتی و تهدیدهای مداوم، بیانگر آن است که نسل جوان نهندها عقب ننشسته، بلکه در پی بازتعریف اشکال مبارزه خود است. هم‌زمان، ایستادگی خانواده‌های داغدار و زندانیان سیاسی، از طریق دادخواهی، افشاگری و امتناع از فراموشی، به یکی از پایدارترین و اخلاقی‌ترین اشکال مقاومت بدل شده است. در کنار این‌ها، از سرگیری هرچند هنوز محدود تجمعات بازنشستگان و اعتصابات کارگری نشان می‌دهد که اعتراض به بحران معیشتی و بی‌عدالتی ساختاری، حتی زیر سنگین‌ترین فضای سرکوب نیز امکان‌پذیر است. کامل ندارد. مجموع این نشانه‌ها حاکی از آن است که مبارزه، اگرچه زخمی و پراکنده، اما زنده است و زیر پوست جامعه جریان دارد؛ مبارزه‌ای که می‌تواند با سازماندهی و پیوند این کانون‌ها، بار دیگر به سطحی بالاتر ارتقا یابد.

سرکوب ۷ دی جامعه را در سوگ فرو برده است، اما این سوگ می‌تواند به خاکی حاصلخیز برای امید بدل شود. امیدی سازمان‌یافته، آگاه و ریشه‌دار. وظیفه ما این است که از دل اندوه و خشم، افق مبارزه‌ای نو را ترسیم کنیم؛ مبارزه‌ای که نه با حضور توده‌ای بی‌شکل، بلکه با حضور سازمان‌یافته کارگران، زحمتکشان، دانشجویان، زنان و دانش‌آموزان، به انقلابی برای کار، نان، آزادی و حکومت شورایی بدل شود.



تاثیرگذار خواهد بود. باید به اشکال گوناگون از زندانیان سیاسی حمایت کرد که این روزها اهمیت بسیار فراوانی یافته است. چه با حضور در کنار خانواده‌های زندانیان از جمله در اعتراضات‌شان، چه در اعتصاب و اعتراضات (حتی با خواست صنفی) با طرح شعارهایی برای لغو مجازات اعدام و آزادی زندانیان سیاسی، از دانشگاه تا مدرسه، کارخانه و خیابان (مانند بازنشستگان که هم اکنون نیز این شعارها را سر می‌دهند). باید تلاش کرد تا در تمامی تجمعات این شعارها سر داده شوند و پلاکاردهایی به همین منظور تهیه نمود. پخش تراکت، نصب پلاکارد و نوشتن شعار برای آزادی زندانیان سیاسی و لغو مجازات اعدام یکی دیگر از کارهایی است که به زنده نگاه داشتن موضوع در افکار عمومی جامعه کمک می‌کند. همچنین نقش و اهمیت حضور وکلایی را باید یادآوری کرد که در طول این سال‌ها در کنار مردم ایران بودند و هزینه‌های بسیاری دادند. جدا از دستگیری تعدادی از وکلا در روزهای اخیر که وکالت تعدادی از زندانیان سیاسی را برعهده داشتند، ۱۶ بهمن، ۴۸ وکیل دادگستری با صدور بیانه‌ای به روند رسیدگی به اتهامات بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه اعتراض کردند. حضور آن‌ها، خبررسانی از وضعیت زندانیان و دفاع از آن‌ها اهمیت فراوانی دارد که البته برای آن‌ها – برخلاف برخی دیگر از وکلا که نان را به نرخ روز می‌خورند – همواره هزینه داشته است، از قتل تا زندان و محرومیت از وکالت و بیکاری.

در خارج از کشور نیز خواست آزادی زندانیان سیاسی و لغو مجازات اعدام باید یکی از شعارهای اصلی تجمعات نیروهای رادیکال، دموکرات و چپ باشد. باید هم چنین صدای بلند زندانیان سیاسی بود و صدای آن‌ها را با استفاده از تمامی ابزارها از جمله رسانه‌ها، شبکه‌های اجتماعی و غیره بازتاب داد تا رژیم تحت‌فشار قرار گیرد. عقب‌نشینی از حکم اعدام زندانیان سیاسی همچون شریفه محمدی توسط رژیم یک نمونه است که بازتاب صدور حکم اعدام او در جامعه از طریق رسانه‌ها، شبکه‌های اجتماعی، اعتراضات خیابانی، بیانه‌های تشکلات کارگری در سایر کشورها، همگی تاثیر خود را کموبیش داشته‌اند.

گرچه ما بر این امر واقف هستیم که جمهوری اسلامی تنها با سرکوب به بقای خود ادامه می‌دهد و زندان و شکنجه و اعدام از جمله ابزارهای این رژیم هستند، اما مبارزه ما در تمامی اشکال آن می‌تواند تاثیرات خودش را داشته باشد. زندانیان سیاسی و خانواده‌های‌شان را در این شرایط فراموش نکرده و تنها نگذاریم، این کمترین کاری است که می‌توان انجام داد. باید در کنارشان ایستاد و از آن‌ها با تمامی ابزارهایی که در دست داریم حمایت کنیم. فراموش نکنیم که یکی از شعارهای مهم مردم در سال ۵۷ آزادی زندانیان سیاسی بود، خواستی که در همان زمان و پیش از سرنگونی رژیم استبدادی سلطنتی تحقق یافت.

بسیار سخت و طاقت‌فرسا در زندان‌ها به بند کشیده شده‌اند. تعدادی از آن‌ها نیز با خطر صدور و اجرای حکم اعدام روبرو هستند. اول از هر چیز نباید تسلیم تلاش رژیم برای ارباب جامعه شد، چه در زندان‌ها و چه در بیرون از زندان. هم اکنون (تا تاریخ ۱۴ بهمن) ۱۰۶ هفته از آغاز کارزار سه‌شنبه‌های نه به اعدام می‌گذرد و با پیوستن زندان گرگان به این کارزار، تعداد زندان‌هایی که زندانیان در سه‌شنبه‌های هر هفته دست به اعتصاب غذا می‌زنند به ۵۶ زندان رسید. در بیانه‌ی منتشره از سوی کارزار در ۱۰۶ امین هفته‌ی آن، با اشاره به محاکمات مخفیانه بدون دادرسی، خطر صدور احکام اعدام و تهدید وکلای مستقل برای پذیرفتن وکالت زندانیان اعتراضات سراسری دی‌ماه، آمده است: "ما اعضای کارزار سه‌شنبه‌های نه به اعدام، از تمام خانواده بازداشتی‌ها و جانبازان می‌خواهیم که صدایشان را بلند کرده و اسامی عزیزانشان را رسانه‌ای و منتشر کنند و از تمامی مردم شرافتمند و فعالان حقوق بشر، صنفی، مدنی و سیاسی می‌خواهیم بیش از همیشه صدای زندانیان و بازداشتی‌های اخیر باشند". مبارزه و مقاومت در زندان اهمیت بسیاری دارد. به یاد داشته باشیم که مبارزه و مقاومت زندانیان سیاسی در دهه‌ی ۶۰ با وجود عدم امکانات خبری امروز، زندان‌های ایران را فرا گرفته بود. امروز اما با امکانات گسترده‌ی خبری، این مبارزه می‌تواند انعکاسی غیرقابل مقایسه با آن دهه داشته باشد و در نتیجه تاثیر بسیار مهمی در مبارزه برای لغو مجازات اعدام، آزادی زندانیان سیاسی و یا حداقل بهبود شرایط آن‌ها در زندان داشته باشد.

خانواده‌های زندانیان نیز نباید گول مقامات شید و جنایتکار حکومت را بخورند و فکر کنند که رسانه‌ای نکردن دستگیری عزیزانشان به آن‌ها کمک می‌کند، اتفاقاً برعکس با رسانه‌ای کردن همه نام‌ها می‌توان به زندانیان سیاسی کمک کرد و رژیم را تحت فشار قرار داد.

مردم ما تجارب بسیاری در این سال‌ها اندوخته‌اند. از جمله محاکمات نمایشی و اعدام چند زندانی سیاسی مبارز که در اعتراضات جنبش "زن، زندگی، آزادی" دستگیر شده بودند. یک نمونه برجسته در مقابله با این سیاست رژیم، تجمع مردم و خانواده‌ها در برابر زندان گوهردشت پس از پخش خبر اعدام احتمالی محمد قبادلو و محمد بروغنی از دستگیرشدگان آن سال بود. در طول این سال‌ها تجمعات زیادی از سوی خانواده‌های زندانیان محکوم به اعدام برگزار شده است.

در شرایط کنونی نیز، خانواده‌های دستگیرشدگان چه آن‌ها که با خطر اعدام روبرو هستند و چه دیگران که با شرایط غیرانسانی در بند بوده و در خطر صدور احکام سنگین زندان قرار دارند، می‌توانند با قرار گرفتن در کنار هم جمعیت بزرگی را در حمایت از عزیزانشان تشکیل دهند و بدون تردید تلاش‌ها و اعتراضات‌شان

جنبش دانشجویی علیه نظم پساکروکوب

پیش‌دستانه برای جلوگیری از سیاسی‌شدن کامل بحران اجتماعی در زمستان ۱۴۰۴ به شمار می‌رفت.

با این حال، برای درک کامل جایگاه جنبش دانشجویی در اعتراضات زمستان ۱۴۰۴، صرف بازسازی رخدادها و شمارش بازداشت‌ها کافی نیست. آنچه اهمیت تعیین‌کننده دارد، تحول زبان اعتراض است؛ زیرا شعارها نشان می‌دهند معترضان چگونه مسئله را صورت‌بندی می‌کنند، چه مخاطبی را هدف می‌گیرند و افق کنش سیاسی را کجا می‌بینند. واکنش خشن رژیم به دانشگاه دقیقاً از همین‌جا قابل فهم می‌شود: دانشگاه نه فقط به‌خاطر حضور فیزیکی دانشجویان، بلکه به‌دلیل نقشی که در تغییر معنا و جهت اعتراضات ایفا می‌کند، به هدف سرکوب بدل شد.

از این‌رو، تحلیل تطبیقی شعارهای دوره‌های مختلف - از ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۸، از ۱۴۰۱ تا ۱۴۰۴ - ابزاری است برای فهم این‌که چگونه اعتراضات از مطالبه اصلاح به نفی نظم سیاسی و سپس به سیاست تداوم و ضدعادی‌سازی رسیده‌اند. هر دوره زبان خاص خود را برای مواجهه با قدرت تولید کرده و دانشگاه در این فرایند همواره یکی از حساس‌ترین و خطرناک‌ترین میدان‌ها برای رژیم بوده است. تحول شعارهای اعتراضی در ایران طی دو دهه اخیر صرفاً تغییر واژگان یا لحن نیست، بلکه بازتاب تغییر کارکرد سیاسی اعتراض است. اگر شعارهای ۱۳۸۸ بر «حق» و امکان اصلاح درون‌سیستمی متمرکز بودند و شعارهای ۱۳۹۸ به نفی کامل و بی‌واسطه نظم سیاسی رسیدند، جنبش ۱۴۰۱ نقطه گسست مهم‌تری را رقم زد: انتقال سیاست از نهادها و مطالبات رسمی به سطح زندگی روزمره. شعار «زن، زندگی، آزادی» در این معنا نه صرفاً یک مطالبه، بلکه بیانگر این گزاره بود که مسئله اصلی دیگر «سهم از قدرت» نیست، بلکه امکان زیستن انسانی تحت یک رژیم دینی سرکوبگر است.

این جابه‌جایی معنایی، اثرات عمیق و ماندگاری بر جای گذاشت. گسترش و استمرار بی‌حجابی زنان در فضای عمومی پس از سرکوب جنبش ۱۴۰۱ - نه نتیجه تغییر قانون و نه محصول عقب‌نشینی رسمی رژیم - نشانه ناتوانی آن در

دست‌کم پنج دانشجو در تهران بازداشت شدند؛ امری که نشان‌دهنده حساسیت بالای حاکمیت نسبت به ورود دانشگاه به صحنه اعتراض و تلاش برای مهار آن در نطفه بود.

این برخورد اولیه به‌سرعت به الگویی از سرکوب سازمان‌یافته بدل شد. بر اساس گزارش‌های نهادهای حقوق بشری مستقل، تا میانه بهمن ۱۴۰۴ دست‌کم ۱۰۹ دانشجو به‌طور احرازشده بازداشت شده‌اند؛ رقمی که نشان می‌دهد سهم دانشجویان از بازداشت‌ها به‌مراتب فراتر از وزن عددی آنان در جامعه است. این بازداشت‌ها نه پراکنده و اتفاقی، بلکه واکنشی مستقیم به نقشی بود که دانشگاه در سیاسی‌کردن سریع اعتراضات ایفا می‌کرد. در مورد کشته‌شدگان و مفقودالاثرشدگان نیز، اگرچه حکومت و حتی نهادهای حقوق بشری به‌دلیل انسداد شدید اطلاعات از ارائه آمار تفکیک‌شده خودداری می‌کنند، منابع دانشجویی مستقل از ده‌ها مورد کشته‌شدن یا ناپدیدشدن دانشجویان خبر داده‌اند که هویت آن‌ها به‌صورت موردی تأیید شده است.

شدت و تمرکز این سرکوب را باید در جایگاه خاص دانشگاه در ساختار اعتراضات فهمید. دانشگاه صرفاً یکی از فضاهای اجتماعی معترض نبود، بلکه نقشی پیونددهنده میان بحران اقتصادی و نفی رژیم حاکم ایفا می‌کرد. حضور دانشجویان باعث شد اعتراضات از سطح نارضایتی معیشتی فراتر رود و به بحران مشروعیت سیاسی گره بخورد. از همین‌رو، رژیم دانشگاه را نه به‌عنوان بازیگری حاشیه‌ای، بلکه به‌مثابه یک «ضریب خطر» در گسترش اعتراضات ارزیابی کرد. به‌این روش، سرکوب نامتناسب جنبش دانشجویی تلاشی آگاهانه برای قطع پیوند میان دانشگاه و خیابان و جلوگیری از شکل‌گیری یک کانون پایدار مقاومت سیاسی بود. واکنش سریع و خشن دستگاه‌های امنیتی نشان می‌دهد که حاکمیت به‌درستی تشخیص داده بود که تداوم و تعمیق اعتراضات بدون مهار دانشگاه ممکن نیست. در این معنا، برخورد با دانشجویان نه صرفاً بخشی از سرکوب عمومی، بلکه اقدامی

دانشگاه از همان ابتدا به یکی از فضاهای فعال اعتراض بدل شده است. در این تجمعات، هم شعارهایی علیه وخامت وضعیت اقتصادی شنیده می‌شد و هم شعارهایی که کلیت نظام سیاسی را هدف قرار می‌دادند و در مواردی مستقیماً رژیم و رهبری را نشانه می‌گرفتند.

اعتراضات دانشجویی زمستان ۱۴۰۴ را می‌توان در قالب دو فاز به‌هم‌پیوسته تحلیل کرد؛ فازهایی که نشان می‌دهند چگونه یک واکنش اجتماعی به بحران اقتصادی، در فاصله‌ای کوتاه به کنشی سیاسی و ساختارشکن تبدیل شد. در فاز نخست، مطالبات و شعارهای دانشجویان بازتاب مستقیم بحران عمیق اقتصادی بود که جرعه اعتراضات را زده بود. شعارهایی چون «دانشجو بیدار است، از گرانی بیزار است»، «تورم، بیکاری، بلای جان دانشجو» و «دانشجو، کارگر، اتحاد اتحاد» نشان می‌داد که دانشجویان خود را نه به‌عنوان گروهی صرفاً صنفی، بلکه به‌مثابه بخشی از جامعه تحت فشار اقتصادی تعریف می‌کنند. در این مرحله، جنبش دانشجویی بر هم‌نوشتی با دیگر اقشار معترض تأکید داشت و پیوند دانشگاه با مطالبات عمومی جامعه را برجسته می‌ساخت.

این وضعیت اما پایدار نماند. در روزهای بعد، زبان اعتراض به‌سرعت از چارچوب صرفاً اقتصادی عبور کرد و به مطالبات سیاسی گسترده‌تر پیوند خورد. شعارهایی نظیر «این همه سال جنایت، مرگ بر این ولایت»، «دشمن ما همین‌جاست، دروغ می‌گن آمریکاست» و «نه اصلاح، نه رفرم، پایان این نظام» بیانگر چرخشی روشن از نقد سیاست‌های اقتصادی به نفی کلیت ساخت قدرت جمهوری اسلامی بود. در این فاز، اعتراض دیگر معطوف به بهبود معیشت یا اصلاح سیاست‌ها نبود، بلکه نظم سیاسی موجود و منطق حاکم بر آن را مستقیماً هدف می‌گرفت. این چرخش، نقش دانشگاه را از بازتاب‌دهنده بحران اقتصادی به یکی از کانون‌های اصلی سیاسی‌شدن سریع اعتراضات ارتقا داد.

در سطح کنش، دانشجویان هم در محوطه‌های دانشگاهی و هم در خیابان‌ها حضوری فعال داشتند و از طریق شبکه‌های ارتباطی رسمی و غیررسمی خود به گسترش اعتراضات کمک کردند. این نقش شبکه‌ای موجب شد اعتراضات از سطح مطالبات اقتصادی فراتر رود و به اعتراضی بنیادین علیه سرکوب آزادی‌های سیاسی، سرکوب ساختاری و ضرورت تغییر در ساخت قدرت گره بخورد. به این ترتیب، جنبش دانشجویی نه‌تنها یکی از مشارکت‌کنندگان در اعتراضات زمستان ۱۴۰۴ بود، بلکه به‌عنوان یکی از عوامل کلیدی در سیاسی‌شدن سریع آن‌ها و تعمیق محتوای اعتراضی‌شان عمل کرد.

این چرخش سریع از مطالبات اقتصادی به نفی سیاسی، بی‌پاسخ نماند و بلافاصله واکنش سخت دستگاه‌های امنیتی را برانگیخت. هم‌زمان با گسترش اعتراضات دانشجویی، گزارش‌هایی از بازداشت دانشجویان در شهرهای مختلف منتشر شد. به‌عنوان نمونه، در همان روزهای ابتدایی،



جنبش دانشجویی علیه نظم پاسارکوب

کمک های مالی

سوئیس

۳۰ فرانک	علی اکبر صفایی فراهانی
۴۰ فرانک	سیامک اسدیان (اسکندر)
۳۰ فرانک	حمید اشرف
۵۰ فرانک	محمد کاسهچی
۵۰ فرانک	امیر نبوی

دانمارک

۲۰۰ کرون	هوشنگ احمدی
۲۰۰ کرون	دکتر نریمسا

ایران

۱ میلیون تومان	آبان ادامه دارد
----------------	-----------------

آمریکا

۵۰ دلار	مهسا
۵۰ دلار	از سیاهکل تا حکومت شورایی
۱۰۰ دلار	رفیق توکل حکومت شورایی
۵۰ دلار	گل همین جاست، همین جا برقص!

هند

۵۰ یورو	داوود مدائن
---------	-------------

آلمان

۵۰ یورو	رفقای کارگر
۱۰۰ یورو	گسترش مبارزات خیابانی!

میدانی منتشر شده در رسانه های حقوق بشری، از دی ماه ۱۴۰۴ اشکال متنوعی از تحریم کلاس و امتحان، تحصن های مقطعی در دانشکده ها، تجمع های اعتراضی محدود و یادبود های دانشجویی برای کشته شدگان و بازداشت شدگان در دانشگاه هایی چون تهران، صنعتی امیرکبیر، شهید بهشتی، علامه طباطبائی، خواجه نصیر، اصفهان، شیراز، تبریز و یزد شکل گرفته است. در بسیاری از این گزارش ها، بر «امتناع از بازگشت به وضعیت عادی» و «پذیرفتن اعلام پایان بحران» تأکید شده است؛ امتناعی که نه در قالب فراخوان های سراسری علنی، بلکه به صورت کنش های پراکنده، تکرار شونده و موضعی بازتولید شده است.

کنش هایی چون تحریم کلاس و امتحان، تحصن های کوتاه مدت و یادآوری مداوم سرکوب - هرچند پراکنده و فاقد سازمان یابی علنی - کارکرد سیاسی روشنی دارند: جلوگیری از آن که رژیم بتواند پایان بحران را اعلام و نظم پاسارکوب را تثبیت کند. همزمان، گزارش های منتشر شده از احضار، بازداشت و صدور احکام انضباطی و قضایی علیه دانشجویان معترض در همین دوره نشان می دهد که فقدان سازمان یابی آشکار را نباید صرفاً به ضعف یا عقب نشینی تقلیل داد، بلکه باید آن را نتیجه سرکوب پیش دستانه و تجربه تاریخی هزینه های سنگین سازمان یابی علنی در دانشگاه دانست. در چنین شرایطی، دانشگاه به محل «تعلیق شکست» بدل می شود: نه پیروزی، نه بازگشت به وضعیت پیشین و نه فراموشی؛ تعلیقی شکننده اما معنادار که خود نشانه ای از تداوم بحران سیاسی و ناتوانی حاکمیت در تثبیت «وضعیت عادی» است.

این تغییر کارکرد دانشگاه و زبان شعارها، پرسش مهمتری را پیش می کشد: آیا امتناع و ضدعادی سازی می تواند در غیاب سازمان یابی و پیوند با سایر نیروهای اجتماعی به فشار مؤثر و پایدار بدل شود، یا خود در معرض فرسایش تدریجی قرار دارد؟ پاسخ روشن است: امتناع و ضدعادی سازی به تنهایی قادر به اعمال فشار پایدار نیستند، اما بدون آن ها نیز هیچ سازمان یابی مؤثری در شرایط سرکوب ممکن نمی شود. نقش دانشگاه در وضعیت کنونی نه تولید قدرت جایگزین، بلکه جلوگیری از تثبیت نظم پاسارکوب و زنده نگه داشتن زبان بحران است؛ نقشی که اگر به پیوند با اعتصاب های کارگری و کنش های سازمان یافته نیروهای اجتماعی خارج از دانشگاه منجر نشود، در بلندمدت فرسوده خواهد شد. در عین حال، همین کنش دانشجویی در امتناع از پذیرش جنایت شرط امکان شکل گیری چنین پیوندهایی است. از این رو، مسئله اصلی نه انتخاب میان امتناع یا سازمان یابی، بلکه حرکت آگاهانه به سوی شکل هایی از سازمان یابی - هرچند حداقلی، غیرعلنی و منعطف - و ایجاد پیوندهای پایدار میان جنبش دانشجویی و دیگر جنبش های اجتماعی است؛ زیرا بدون این اتصال، نه فشار مؤثر شکل می گیرد و نه افق دگرگونی واقعی گشوده می شود.

اجرای سراسری و روزمره یکی از ستون های نظم ایدئولوژیک خود بود. از این منظر، ۱۴۰۱ هژمونی اخلاقی رژیم را شکست و نشان داد که قدرت، حتی با اتکای گسترده به زور، الزاماً قادر به بازتولید هنجارهای خود نیست. با این حال، زبان اعتراضی ۱۴۰۱ که بر بدن، نافرمانی علنی و زیست فردی استوار بود، در سطح کنش سیاسی با محدودیت هایی روبه رو شد. این شعارها هرچند از نظر معنایی رادیکال بودند، اما به ابزارهای تداوم و فشار نهادی بدل نشدند؛ کنش ها پرهزینه، فردی و به شدت در معرض سرکوب مستقیم بودند و امکان انباشت تدریجی قدرت یا تقسیم هزینه را فراهم نمی کردند. به همین دلیل، جنبش ۱۴۰۱ نتوانست نظم هنجاری را مختل کند، اما نتوانست توازن قوا را به طور پایدار تغییر دهد.

تحولات ۱۴۰۴ را باید در امتداد این تجربه ها و در متن تغییر کارکرد زبان شعارها فهمید؛ تغییری که مستقیماً محصول سرکوب، بنیست اقتصادی و تشدید شکاف های طبقاتی است. در مرحله پاسارکوب، شعارهای دانشجویی از زبان انفجار خیابانی به زبان امتناع از پذیرش و فراموشی تغییر کرده اند؛ زبانی که مأموریتش نه تولید هیجان لحظه ای، بلکه مختل کردن بازتولید نظم طبقاتی و جلوگیری از عادی سازی جنایتی است که برای حفظ مناسبات قدرت و ثروت اعمال شده است. این زبان نه به سیاست زیست روزمره و حریم خصوصی معترضان ۱۴۰۱ باز می گردد و نه به نفی انفجاری ۱۳۹۸، بلکه مستقیماً علیه بازگشت جامعه به «نظم عادی فقر، سرکوب و وابستگی» موضع می گیرد.

در این چارچوب، مطالبات دانشجویان - از بحران معیشت، خصوصی سازی آموزش و بیکاری ساختاری تا نفی کلیت ساخت قدرت - به روشنی با مسئله طبقه گره خورده است. اعتراض جنبش دانشجویی می کشد شکاف با نظم حاکم را زنده نگه دارد، نه آن را با آلترناتیوهای وارداتی، نخبگانی یا وابسته به بلوک های قدرت خارجی پُر کند. از همین رو، غیبت شعارهای معنادار در حمایت از سلطنت طلبان تصادفی نیست؛ این پروژه ها، حتی اگر در حاشیه تبلیغ شوند، نه بازتولید می شوند، نه هژمونیک می گردند و نه به زبان اعتراض دانشجویی راه می یابند، زیرا از دل منافع طبقاتی فرودستان و زحمت کشان برنخاسته اند و پاسخی به مسئله نان، کار و آزادی نمی دهند. این غیبت، خود یک انتخاب سیاسی آگاهانه است: رد همزمان استبداد داخلی و آلترناتیوهای امپریالیستی، و تأکید بر تداوم مبارزات ریشه دار در تضادهای طبقاتی، نابرابری ساختاری و مقاومت اجتماعی از پایین.

در چنین بستری، دانشگاه در ۱۴۰۴ نقشی تازه ایفا می کند. برخلاف ۱۳۸۸ که خود را پیشاهنگ اصلاح می دید یا ۱۴۰۱ که یکی از میدان های اصلی انفجار اجتماعی بود، دانشگاه در این دوره به مانعی فعال در برابر تثبیت وضعیت پاسارکوب بدل می شود. بر پایه گزارش های منتشر شده در شبکه های مستقل دانشجویی، اطلاعیه های شوراهای صنفی و روایت های



«دویست نیمکت خالی و هزاران چشم گریان»

انداخت، این نام ننگین بسی فراتر از سال‌های سپری شده به ننگ آلوده شد. ۴۷ سال است که مرگ، کسب و کار حاکمان اسلامی است؛ اما آدم‌گشان رژیم با کشتاری که در دیماه به راه انداختند، بیش از هر زمان دیگری به کسب و کار خود رونق بخشیده‌اند. در تمامی این دوره‌های سپری شده، فاجعه کشتار سال‌های نخست دهه شصت، همیشه ترازویی برای سنجش ابعاد جنایات رژیم در ادوار مختلف بود؛ اما با قتل‌عام صورت گرفته، اکنون ترازوی دیگری برای سنجش میزان توحش، بربریت و وحشی‌گری‌های رژیم در مقابل توده‌های مردم ایران گذاشته شده است. اگر قتل‌عام بیش از ۵ هزار زندانی سیاسی در مرداد و شهریور ۱۳۶۷، خانواده‌های داغدار و توده‌های مردم ایران را در بهتی عظیم فرو برد؛ بهتی که سال‌های سال آنان را به سوگ نشاند؛ کشتار دیماه امسال که تنها در یک بازه زمانی ۷۲ ساعته رخ داد، آنچنان عمیق و غیرقابل تصور بود، که در گستره‌ای بسیار وسیع‌تر از همه جنایات تائکونی رژیم توده‌های مردم ایران را سوگوار کرد.

در سال‌های نخست دهه ۶۰ بسیاری از کودکان ۱۲ تا ۱۵ سال، دستگیر و بعضاً به جوخه‌های مرگ سپرده شدند. کشتار کودکان، در جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی» شکل عریان‌تری به خود گرفت. در اعتراضات خیابانی ۱۴۰۱، دستکم ۵۶ کودک و دانش‌آموز با گلوله‌های مزدوران رژیم جان باختند؛ صدها دانش‌آموز دیگر دستگیر و راهی زندان شدند، تعداد زیادی از همین دانش‌آموزان دستگیر شده در اقدامی پلشت و ظالمانه به مراکز روان‌درمانی و بازپروری کودکان انتقال یافتند. کیان پیر فلک دانش‌آموز ۹ ساله، نیکا شاکرمی ۱۷ ساله، سارینا اسماعیل‌زاده ۱۶ ساله و سیاوش محمودی ۱۷ ساله، از جمله نام آشناترین دانش‌آموزان جانباخته در جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی» بودند. کشتار دانش‌آموزان اما ادامه یافت. کشتار آنان در دیماه ۱۴۰۴، آنچنان گسترده، بی‌رحمانه و خارج از عرف قوانین داخلی و بین‌المللی مربوط به حقوق کودکان بود، که نه فقط خانواده‌ها را در شوک و التهاب و نابابوری فرو برد، که فراتر از خانواده‌ها، کل جامعه، نهادهای حقوق بشری، سازمان‌های بین‌المللی فعال در حمایت، ترویج و بهبود حقوق کودکان را نیز در وضعیتی بهت‌آور و باورنکردنی قرار داد.

ابعاد این بهت و نابابوری و خشم برآمده از کشتار صدها کودک و دانش‌آموز بیش از هر جایی در کانال «شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران» بازتاب یافته است. این شورا، ابتدا در روز چهارشنبه ۱۵ بهمن در کانال تلگرامی خود اسامی ۱۵۰ دانش‌آموز جانباخته را منتشر کرد که این اسامی تا روز یکشنبه ۱۹ بهمن به ۲۰۰ تن رسیده است. این شورا در گرمی داشت یاد و خاطره این تعداد از دانش‌آموزان جانباخته نوشت: «این فهرست شامل اسامی دانش‌آموزانیست که جانشان در

نتیجه خشونت و سرکوب ساختاری گرفته شده است؛ کودکان و نوجوانانی که باید در کلاس درس می‌بودند، نه در آمار مرگ. ثبت و انتشار این نام‌ها، نه صرفاً یادآوری یک فاجعه، بلکه تأکیدی است بر حق زندگی، حق آموزش و حق آینده؛ حقوقی که به‌طور سیستماتیک از آنان ربوده شد». مرگ این کودکان، نتیجه مستقیم مجموعه‌ای از سیاست‌های تائکونی جمهوری اسلامی است. مجموعه اقدامات برگزیده‌ای از «سیاست سرکوب، ارزان سازی جان، به گلوله بستن رویاها و حذف کودک از معادله آینده ... خون کودکان بی‌گناه، خون کودکان از دست رفته با خاطره‌ای که خاموش نمی‌شود». چرا که «هر نیمکت خالی، فریاد خاموش نسلیست که با تیر و وحشت از حق زندگی و آموزش محروم شده و یادآور نسلیست که با خشونت، آینده‌اش ربوده شد». این جان‌های از دست رفته «عدد» نیستند، «امار» نیستند، بلکه سندی از اعمال خشونت‌ی سیستماتیک‌اند که بر زندگی و حق یادگیری کودکان تحمیل شده است.

«شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران»، هدف از انتشار این نام‌ها را نه «اشک لحظه‌ای»، بلکه جلوگیری از تکرار و عادی شدن قتل کودکان عنوان کرده‌است؛ برای آنکه همانند کشتار تابستان ۶۷ دیگر هیچ‌کس و هیچ همسایه‌ای نتواند بگوید، «نمی‌دانستیم». یا کسی ما را از عمق فاجعه «باخبر» نکرد. برای آنکه آموزش نسبت به «سیاست مرگ» بی‌طرف نماند. برای آنکه به «قتل ساختاری کودکان» یادآوری کنیم: «تا زمانی که این نیمکت‌ها خالی‌اند، هیچ آینده‌ای مشروع نیست». تا بگوییم: «این فهرست آرشو مرگ نیست؛ کیفرخواستیست علیه سیستمی که کودک را نه صاحب زندگی، که مانعی برای بقای خود می‌بیند. این‌ها کودک بودند؛ زندگی داشتند، شیطنت داشتند». اکنون هرنام، یک «کاشکی» با خودش دارد: کاش زنده بود؛ کاش مدرسه‌اش هنوز منتظرش بود؛ کاش مادری مجبور نبود نام فرزندش را در فهرست بخواند. اما دست‌هایی تصمیم گرفتند که زندگی‌شان قابل حذف است... دوصد جان از ما گرفته شد؛ با گلوله، با فقر و با

سرکوب. در امتداد یک منطق واحد؛ همان منطقی که آموزش را ناامن کرد، خیابان را به میدان تیر بدل ساخت و کودکی را جرم‌انگاری کرد. و پس از مرگشان هم دست برنداشتند: نام‌ها را ممنوع کردند، خاکسپاری‌ها را بی صدا پیش بردند، و حقیقت را انکار کردند».

انتشار اسامی ۲۰۰ دانش‌آموز جانباخته که چه بسا در روزهای آینده باز هم بیشتر شوند؛ جدای از عمق فاجعه و کشتاری که در جنبش اخیر صورت گرفته است، نشان از فراگیر بودن بحران‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ناعلاج موجود در جامعه است. نشان از ورشکستگی حاکمیتیست که به پایان عمر خود نزدیک شده است. بیانگر فروپاشی نظامیست که کشتار را یگانه راه بقای خود می‌داند. نشان از تعمیق بحران‌هاییست که ضرورت براندازی جمهوری اسلامی و ضرورت تغییرات ریشه‌ای و ساختاری را به تمام سطوح جامعه کشانده است. تداوم این بحران انقلابی همراه با ورشکستگی و ناکارآمدی هیئت حاکمه در اداره کشور، آنچنان ضرورت یک انقلاب اجتماعی را به کل جامعه سرایت داده است که حتا دانش‌آموزان نیز در گستره‌ای وسیع به مبارزه با عاملان وضع موجود روی آورده‌اند. دانش‌آموزانی که در همین نظام متولد شده‌اند، در دبستان و دبیرستان‌های همین نظام تبهکار و با تبلیغات اسلامی آنان پا گرفته‌اند. اما دیدن واقعیات‌های عریان جامعه و ستمی که در این سال‌های سپری شده بر این دانش‌آموزان رفته است، آنان را در مسیری خلاف آموزه‌های جمهوری اسلامی، خلاف موجودیت ارتجاع حاکم هدایت کرده است. فراموش نکنیم، این دانش‌آموزان بزرگ شده در نظام جمهوری اسلامی، تبعیض و بی‌عدالتی را نه در کتاب‌های درسی این رژیم که در کشاکش زندگی و تجارب شخصی‌شان ادراک کرده‌اند. فساد و رانت‌خواری را نه در پاموگویی‌های معلمان وابسته به رژیم، که در مقایسه با رفتار و گفتار متناقض و ریاکارانه دست‌اندرکاران آموزش و پرورش و مجموعه مسئولان ریز و درشت نظام به عینه تجربه کرده‌اند. بی‌ایندگی خودشان را در وجود خواهران و برادران بزرگترشان دیده‌اند. فقر و نداری را در خالی شدن سفره‌هایشان تجربه کرده‌اند. اینان، همان دانش‌آموزانی هستند که هر سال اول مهر وقتی به مدرسه باز گشته‌اند، با صندلی خالی

در صفحه ۹



«دویست نیمکت خالی و هزاران چشم گریان»

اطلاعیه فعالین سازمان فدائیان (اقلیت) در هلند

مسدود شدن سه حساب کاربری وابسته
به سلطنت‌طلبان توسط پلیس هلند!

در پی شکایات متعدد ایرانیان مخالف جمهوری اسلامی در هلند، پلیس این کشور سه حساب کاربری وابسته به هواداران رضا پهلوی را مسدود کرد. در این حساب‌های کاربری (اکانت‌ها)، نام، نشانی و اطلاعات شخصی افراد منتشر شده و آنان مورد تهدید قرار گرفته بودند. مسدود شدن این حساب‌ها پس از ارائه شکایات متعدد درباره رفتارهای ایدایی، تهدیدآمیز، زن‌ستیزانه و سرکوبگرانه سلطنت‌طلبان در تظاهرات و راهپیمایی‌ها صورت گرفته است.

طی هفته‌های اخیر، در حالی که ده‌ها هزار تن از توده‌های بی‌پاخاسته مردم ایران زیر رگبار گلوله مزدوران جمهوری اسلامی قرار گرفته و به خون غلتیده‌اند، نفوذفشیست‌های طرفدار پهلوی در شهرهای مختلف هلند با عریه‌کشی، فحاشی، حمله فیزیکی و تهدید مستقیم جانی فعالان دموکرات، چپ و کمونیست به میدان آمده‌اند. این امر محدود به هلند نیست و در سایر کشورها موارد مشابه و حتی حادثه‌تری نیز مشاهده شده است.

تظاهراتی که روز ۱۸ ژانویه از سوی کمیته هماهنگی نیروهای چپ و کمونیست در شهر لاهه برگزار شد، یکی از این موارد است. این آکسیون مورد حمله فیزیکی گروهی از ارادل و اوباش سلطنت‌طلب قرار گرفت که تلاش داشتند تظاهرات را مختل کنند. آنان برخی شرکت‌کنندگان، از جمله زنان، را مورد حمله فیزیکی قرار دادند، اما با هشیاری جمع به عقب رانده شدند. یکی از مهاجمان متواری شد و تظاهرات ادامه یافت. با این حال، این افراد در شبکه‌های اجتماعی عکس تظاهرکنندگان را منتشر کرده و با مطالبی تهدیدآمیز، دیگران را به شناسایی، تعقیب و ایجاد مزاحمت برای آنها فراخوانده بودند. در واکنش به این اقدامات و تهدیدهای علنی، کمیته هماهنگی نیروهای چپ و کمونیست در هلند - که متشکل از حزب کمونیست ایران، فعالین سازمان (هلند) و بخشی از نیروهای چپ، انقلابی و کمونیست است- اسناد، مدارک و شواهد مربوط به تهدیدها و اقدامات این ارادل و اوباش را به نهادهای ذی‌ربط ارائه داد. همچنین نسبت به تعلل و تأخیر پلیس در حضور به‌موقع در محل برگزاری تظاهرات و حفاظت از تظاهرکنندگان، شکایتی را به نهاد ویژه رسیدگی به شکایات از ارگان‌های دولتی هلند ارسال کرد.

ما و سایر فعالان سیاسی چپ و کمونیست ایرانی، پناهندگان سیاسی که دهه‌هاست درد، رنج و مبارزات توده‌های مردم ایران را به گوش افکار عمومی مترقی هلند رسانده‌ایم، در مقابل این تهدیدات ساکت نخواهیم ماند. همان‌گونه که تهدیدها و اقدامات عوامل، تروریست‌ها و مزدوران جمهوری اسلامی نتوانسته خللی در مبارزات ما ایجاد کند، بی‌تردید در برابر اقدامات تهدیدآمیز، فاشیستی و زن‌ستیزانه عوامل و مزدوران سلطنت‌طلب نیز خواهیم ایستاد و از دستاوردهای مبارزاتی نیروهای مترقی و چپ در هلند - که برخورداری از آزادی و حقوق دموکراتیک و شهروندی را در این جوامع ممکن ساخته‌اند - دفاع خواهیم کرد.

فعالین سازمان فدائیان (اقلیت) - هلند

۸ فوریه ۲۰۲۶ - برابر با ۱۸ بهمن ۱۴۰۴

همکلاسی‌های سابق‌شان مواجه شده‌اند. همکلاسی‌هایی که برای تأمین معاش خود و خانواده‌شان، کلاس درس را رها کرده به جرگه کودکان کار پیوسته‌اند. به گروه‌های زیاله‌گرد اضافه شده‌اند. در خیابان و چهارراه‌ها به گلفروشی و تمیز کردن ماشین‌ها مشغول بوده‌اند. فراموش نکنیم آن ۵۶ کودک و دانش‌آموزی که در جنبش بزرگ «زن، زندگی، آزادی» کشتار شدند، و ۲۰۰ دانش‌آموزی که در دیماه ۱۴۰۴ با رگبار گلوله‌های آدم‌گشان جمهوری اسلامی در کف خیابان‌ها پرپر شدند، جملگی در زمره آن دسته از دانش‌آموزانی هستند که مزدوران رژیم آنان را در کف خیابان‌ها به رگبار بسته‌اند. اما در کنار این حجم از کشتار کودکان و دانش‌آموزان معترض، ما با انبوه کودکان و دانش‌آموزانی مواجهیم که هر ساله با مرگ‌های خاموش و تدریجی دست به گریبانند.

روایت کشتار فجیع این تعداد از دانش‌آموزان، همراه با روایت مرگ‌های تدریجی هزاران کودک دیگر، قصه‌ی درد هزاران امید پرپر شده در جای‌جای ایران است. روایت صد‌ها هزار کودک بازمانده از تحصیل است، روایت دردناک کودکان کار، کودکان خیابانی، کودکان بازمانده از بازی‌های کودکان، و روایت میلیون‌ها کودکی‌ست که زندگی‌شان در ناامنی اقتصادی و اجتماعی حاکم بر جامعه به تباهی رفته است. روایت بی‌پایان تجربه‌های سراسر اندوهبار کودکانی‌ست، که بی‌پناه در خیابان‌ها رها شده‌اند. تکرار روایت کودکان و دختران پرپر شده‌ای‌ست که جمهوری اسلامی طی سالیان متمادی مرگ‌هایی خاموش و بی‌صدا را برایشان رقم زده است. روایتی دردمندانه، که تلخی ماندگارش، گلو را می‌سوزاند، درد را در رگان آدمی می‌نشاند و حسرت را در استخوان جاری می‌سازد. آنچنان دردی که چون اخگری سوزان بر تن و جان آدمی شعله می‌کشد. آری، قصه دردمندانه کودک - دخترانی که روایت چندین و چند ساله تجاوز و مرگ‌های تدریجی‌شان در کوچه پس‌کوچه‌های شهر همراه با مانده‌گاری زخم خون‌چکان حاصل از کشتار «دویست جان شیرین، دویست نیمکت خالی و هزاران چشم گریان»، تا زمانی که این نیمکت‌ها خالی‌اند، به کابوسی ماندگار برای جامعه و خانواده‌های‌شان تبدیل شده است. روایت این تعداد از دانش‌آموزان کشته شده، روایت چشم‌های پُر آبی‌ست که به این کلاس‌های خالی می‌نگرند: کلاس‌هایی که دیگر مثل قبل نیستند. نیمکت‌های خالی فقط نشانه غیبت نیستند؛ بلکه یادآور سیاستی‌اند که کودک را از کلاس، به گورستان فرستاد. کلاس‌هایی که دانش‌آموزان‌شان نام دوستان کشته‌شده‌شان را می‌دانند و معلمانی که دیگر فقط درس نمی‌دهند، بلکه شاهد و همراه این دادخواهی‌اند.

«دویست نیمکت خالی و هزاران چشم گریان»

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت)
نامه‌های خود را به آدرس زیر ارسال نمایید.

سونیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب
بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه
کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های
سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

NL08INGB0002492097
Amsterdam, Holland

نشانی ما بروی اینترنت:

<https://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

کانال آرشیو نشریه کار ارگان سازمان فدائیان
(اقلیت) در تلگرام:

<https://t.me/karfadaianaghaliyat>

آدرس کانال سازمان در تلگرام:

http://T.me/fadaian_aghaliyat

آدرس سازمان در اینستاگرام:

<https://www.instagram.com/fadaianaghaliyat/>

آدرس سازمان در تویتر

<https://twitter.com/fadaiana>

آدرس سازمان در فیس بوک

<https://www.facebook.com/fadaian.aghaliyat>

آدرس نشریه کار در فیس بوک

<https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat>

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fadaian (Aghaliyat)
No 1157 February 2025

پدران و مادران‌شان دریغ کرده‌اند. انواع تبعیضات جنسیتی را بر خواهران و مادرانشان تحمیل کرده‌اند. آیندیشان را دزدیده، شادی‌شان را ربوده و امیدشان را به بغما برده‌اند. اما پاسخ آدمگشان رژیم به صدای اعتراض‌شان، تنها گلوله بوده است و آتش و سرب. سیاستی که طی ۴۷ سال بی‌وقفه دنبال شده است.

ارتجاع حاکم بر ایران ۴۷ سال است با پشته ساختن از گذشته‌های انسانی به حیات خود ادامه داده و اکنون نیز تنها راه بقا خود را به ادامه سرکوب و کشتار گره زده است. چهل و هفت سال است که این رژیم با قتل‌عام وسیع توده‌های مردم ایران، «ارزان سازی جان» را پیشه کرده است. چهل و هفت سال است که نام جمهوری اسلامی با ننگ زندان و شکنجه و اعدام عجین شده است؛ اما اینبار با دریای خونی که به‌راه

از صفحه ۸

سیطره آموزش‌های ارتجاعی نظام، که با نشستن بر سر سفره‌های خالی‌شان، با دیدن گرانی و فقر، بی‌اندگی و پرتاب شدن همکلاسی‌هایشان به صف کودکان کار و خیابانی آموخته‌اند. دانش‌آموزانی که با دیدن انبوه جنایات جمهوری اسلامی، دیدن فساد و ناکارآمدی و ورشکستگی نظام به مبارزه با ستمگران حاکم پیا خاسته‌اند. همان دانش‌آموزانی که سال‌ها در کلاس‌های ایدئولوژیک همین نظام فاسد اسلامی نشسته‌اند؛ درس خوانده‌اند، سال‌های متمادی آموزه‌های معلمان امور تربیتی را به اجبار تکرار کرده‌اند، اما اکنون برای دستیابی به آموزش رایگان، رهایی از فقر و فلاکت، پرتاب نشدن به صف کودکان زباله گرد و برخورداری از یک نظام آموزشی مناسب به تظاهرات خیابانی علیه حاکمان اسلامی روی آورده‌اند. به مبارزه با حاکمان مستبدی برخاسته‌اند که زندگی را از



tvshorashora@gmail.com

تلویزیون دمکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسانهای
زحمتکش و ستم دیده ای است که برای
آزادی و سوسیالیسم پیکار می کنند

بینندگان تلویزیون دمکراسی شورایی، رفقا و همراهان گرامی

بدین‌وسیله به اطلاع شما می‌رسانیم ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی از ماهواره آلترناتیو شورایی از تاریخ جمعه اول فروردین ۱۴۰۴ تغییر خواهد کرد. ساعات جدید پخش برنامه‌های ما از اول فروردین بدین قرار است:

تلویزیون دمکراسی شورایی برنامه‌های روزانه خود را به مدت ۹۰ دقیقه در روزهای دوشنبه، چهارشنبه و جمعه از ساعت نه و نیم تا یازده شب به‌وقت ایران پخش می‌کند و تکرار این برنامه‌ها در روزهای سه‌شنبه، پنج‌شنبه، شنبه خواهد بود. تکرار برنامه‌ها از ساعت نه و نیم تا یازده صبح، سه و نیم تا پنج عصر و یازده تا دوازده و نیم شب به‌وقت ایران است. روز یکشنبه نیز برنامه ما به مدت یک ساعت از ساعت ده و نیم شب تا یازده و نیم خواهد بود. در روز دوشنبه سه بار نیز برنامه یکشنبه بازپخش می‌شود. برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی روی شبکه تلویزیون آلترناتیو شورایی از ماهواره «یاه‌ست» [Yahsat] پخش می‌شود.

برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی را همچنین می‌توانید از سایت سازمان فدائیان (اقلیت)، شبکه‌های اجتماعی فیس‌بوک، تلگرام، اینستاگرام، یوتیوب سازمان فدائیان (اقلیت) و تلویزیون دمکراسی شورایی نیز دنبال کنید.

آدرس تلویزیون دمکراسی شورایی در شبکه‌های اجتماعی:

یوتیوب: tvshora1349، اینستاگرام: tv_shora، فیس‌بوک: tvshora، تلگرام: tvshora
شماره واتس‌آپ برای پیام‌های صوتی و نوشتاری
۰۰۳۱-۶۴۴۶۶۴۰۵ (0031644664405)

آدرس تماس ای میل: tvshorashora@gmail.com

سایت تلویزیون: www.Tvshora.com

مشخصات ماهواره‌ای شبکه تلویزیونی

Alternative Shorai

Satellite: Yahsat

Frequency: 12594

Polarization: Vertical / عمودی

Symbol Rate: 27500

FEC: 2/3

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی – برقرار باد حکومت شورایی